

MARVEL

14

LGY#731

AL EWING
KYLE HOTZ
PAUL MOUNTS

THE IMMORTAL AND MORTAL

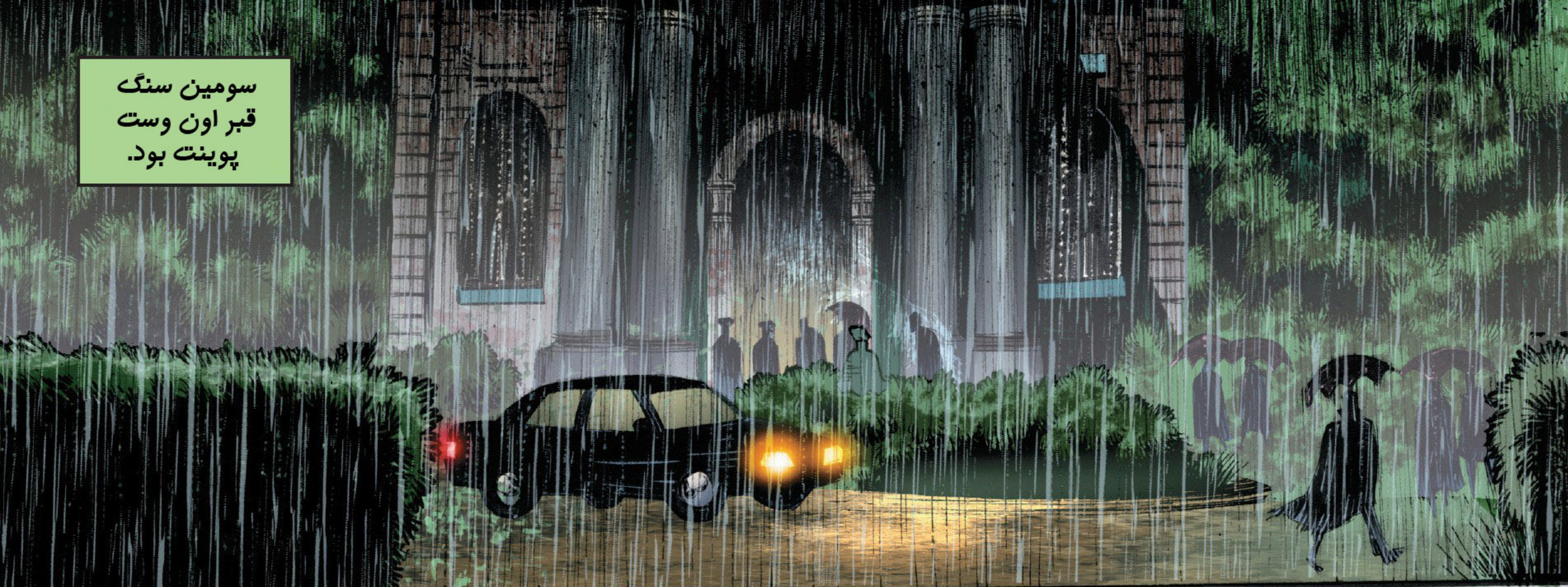


RATED T+

”عشق هرگز به مرگ
طبیعی نمی میرد.“

— آنائیس نین
قلب چهار دهلیزی

سومین سنگ
قبر اون وست
پوینت بود.



اولی در یه مقبره فامیلی
در نیو همپشایره.



اون خاکسپاری یه اتفاق
پرهرج و مرج بود. جسد دزدیده
شده بود. تعداد کمی هم که حاضر
بودند حواسشون به مسائل
خصوصی خودشون پرت بود..

بزودی همه چیز
فراموش شد ولی سنگ
باقی موند.

دومی تو آرلینگتون بود تا
زمانی که بدون اینکه کسی بفهمه
برداشته شد.

یه مراسم با کلاس.
گل و سخنرانی بزرگان و
جمعیت خوش لباس.

همشون دروغ...یه نمایش
برای دشمنان نامرئی، یه
بازی نقشه ها و ضدنقشه ها.



دفن کردنش تو اون محل مایه شرمندگیه. اون
یه خائن بود...اون با دشمنان آمریکا توطئه کرده
بود. یه بار بیشتر این کارو کرده بود.

ولی با عنوان انتقام جوی پیشین مرد، یه
خدمتگزار دولت، یه مقام مسئول...که مورد عفو قرار
گرفت که لیاقت دفن شدن در قبر یه قهرمان رو داره.

البته در
وست پوینت.



بتی داشت به این
موضوع فکر می کرد
که اون روز کدوم یکی
رو دارن دفن می کنند.

قهرمان؟

هیولا؟





THADDEUS E.
"THUNDERBOLT"
ROSS

LT. GEN. U.S. AIR FORCE

1962-2019

USMA CLASS OF 1983

"TO FIGHT THE
UNBEATABLE FOE,
TO REACH THE
UNREACHABLE STAR."

شاید هر دو
اونها بود؟

دوباره سخنرانی. نه به اندازه
دفعه قبل... اینبار کمتر بود.
مراسم جمع و جورتر. فقط کسانی
که دعوت داشتند آمدند.

یه بار دیگه استیو
راجرز اونجا نبود.

ژنرال
راس...مرد
پیچیده ای بود...

تونی استارک به نوبه
خودش ابرقهرمان هایی
رو ترجیح می داد که
پدرش باهاشون کار
کرده بود.

چشمپاش طوری به تابوت خیره
شده بود که انکار قرار بود چیزی
ازش بهره بیرون.

مارگزیده از ریسمان
سیاه و سفید می ترسه.

...همه ما
تفاوت هایی با هم
داریم... ولی او به عنوان
یکه انتقام جو در خاطره ها
باقی خواهد ماند...

ولی مرگ مفهوم قبلی خودش
رو از دست داده بود.

...اینها تنها
مطالبی هستند که
آماده کردم.
کسی دیگه
آه... کسی دیگه هست
که بخواد صحبت
کنه؟

بتی اینو بهتر
از اکثر اونها
می دونست.

...
کسی نیست؟

راستش...

...من
حرفی برای
گفتن دارم.



رجینالد
فورتین.

من سالهای
زیادی با ژنرال
کار کردم، "از پروژه
گرین اسکین"... یا به
اصطلاح "پایگاه
گاما".

من خوب
می شناختمش.



از خیلی
جهات...

...اون برای
من حکم پدرم
رو داشت.



ژنرال تادئوس
راس خیلی چیزها به
من یاد داد.

اینکه
چطور با اعتماد
به نفس و با اقتدار
عمل کنم. و از موضع
خودم دفاع کنم. وقتی
تمام دنیا در برابر
منه.

و مهمتر از
همه اینکه بهم
یاد داد تا در برابر
هیولاهای بایستم.



هیچ جای
مصالحه ای با اون
نیروهای شورشی که
می خوان نظم موجود
رو بهم بزنند وجود
نداره.

اونها هیچ
جایی در خانه ما
ندارند...



...یا در
قلب های ما.

”هیچ همراهی با دشمنان
وجود نخواهد داشت.“

یه هدیه کوچک
از طرف دوستانمون در
دولت.

آخرین
بقایای... که
ازش باقی مونده.
مورد B.

رابط ما بهمون
گفته ما نباید دیگه
باهاش تماس
بگیریم...

تعجب نکردم.
اون چیزای مربوط
به اشتراک و کورتز خیلی
برامون گرون تموم
شد.

در ضمن،
کل نکته انتقال پایگاه
سایه ها به محل ثنوی قطع
ارتباط و انکار حداکثری
بوده.

چقدر
اون تو هست؟

به نظر صد
پوندی میاد.

زیاد
نیست...

خوب،
مشخصه که
بعد از آخرین
تلاش برای بازسازی
اون، باقیمانده اش دور
سیاره مشتری در
حال گردش.

ولی همین مقدار
هم می تونه باعث
شروع بشه.

خوب، بخش
مشکلش همیشه
همین بوده.

نگاه به خودمون
در آئینه.

”آیا دستانی
خداگونه داری؟“



آیا صدای
او همچون
صاعقه نیست؟



هم اکنون در
جلال و جبروت خود
را محفوظ بدارید و در
زیبایی و شکوه
غرق شوید.

خشم را از
خود دور سازید و
به نظاره کسانی بنشینید
که مغرورند و آنها را
خوار بشمارید.



نباید این
کارو بکنند.

بر هر آنکه
مغرور بوده نظر افکنید
و او را خفیف سازید و
پلیدان را به جایگاه اصلی
خود پایین بکشید.

آنها را در خاک
کنار هم قرار دهید
و چهره هایشان را در
خفا بهم پیوند زنید.



آیا باید به
شما اقرار کنم که دست
راست شما قادر به نجات
شما خواهد بود.

نباید اینطور زیر
بارون نگهش دارند.

مگه
نمی دونه؟



اون مرد رو
می شناسی بتی؟

ملاقاتش
کردم.

اوقف. کارول
اعصابش به هم می ریزه.
دعوتش نکردند.

فکر کنم
اون می خواست
با فورتین درباره... آآ...
مسئله بروس حرف
بزنه...

مم.

ببین... الان خود ما با دولت
مشکل پیدا کردیم. ما فقط
دنبال بهترین گزینه
هستیم.

بروس نمی تونه
تا ابد فرار کنه. حتی
با طرفداری هالک.

باید
برگرده.

بتی... من
می دونم که الان
بهترین وقت نیست.
ولی... ما طرف شما
هستیم، باشه؟

اتفاقی که
تو آیوا افتاد به
گند تمام عیار بو. ولی
اگه بروس سرشو حفظ
کرده بود. می تونستیم
کاری بکنیم.

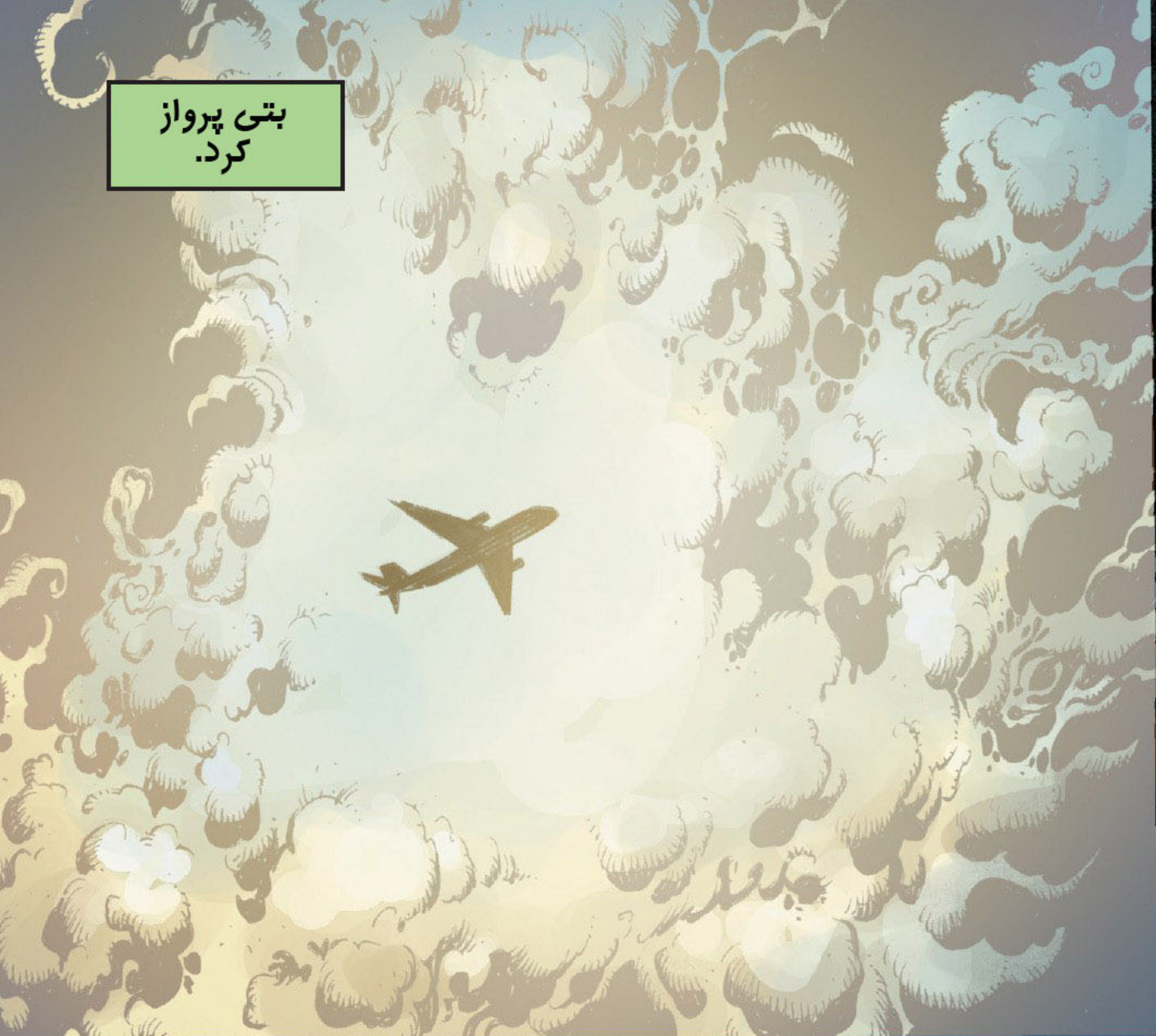
انتقام جویان
آدم بدهای
داستان
نیستند.

حداقل می تونم
تا خونه برسونمت؟
من تو لاگواردیا به هواپیما
دارم که به هواپیما تبدیل
می شه.

اسمشو گذاشتم
"استارک اسکریم..."

تو یه دث ری
پرنده هم داری که
یه شهر رو فرستاد رو
هوا آقای استارک.

مم.



بتی پرواز کرد.



بهش چند ساعت وقت دادم تا در مورد فورترین فکر کنه. مشخص بود که درباره تماس تلفنی بروس اطلاع داشت.

هیچ حشره ای تو خونه پیدا نکرده بود...اون چک کرده بود...و مسیرش پاک بود. یعنی روشی دیگه داره.



وقتی شی هالک سرخ بود با هالک درگیر شده بود. هالک کینه داره.

هالک با پدر اون رابطه نزدیکی داشت...

...ولی خود اون نه. واقعا اینطور نبود.

آخرین باری که چهره اونو دید از طرف دیگه شیشه زندان بود.



گاهی وقت ها بهش زنگ می زد، از کاخ سفید. بهش می گفت قبل از اینکه دوباره بیفتم زندان بیا همدیگه رو ببینیم.

ولی بتی هرگز این کارو نکرد.



و حالا اون مرده.

و این خانم
نمی تونست وانمود
کنه واقعیه.

هر چی باشه قبلاً
اون مرده بود.

بتی هم
همینطور.

و همینطور شوهرش.

بروس.

بتی...

در مورد
پدرت متأسفم.

متأسفم که
خیلی دیر
تماس
گرفتم.

این کلمات
رو گفت، گویا
قرار بود چیزی
تغییر کنه.

خیلی طول کشید برسی به اینجا!
نمی دونی چی کشیدم از
وقتی تلفنی...

ماه ها بود که
بتی فکر می کرد
اون مرده.

ماه ها امید
واهی و
عذاب و درد.

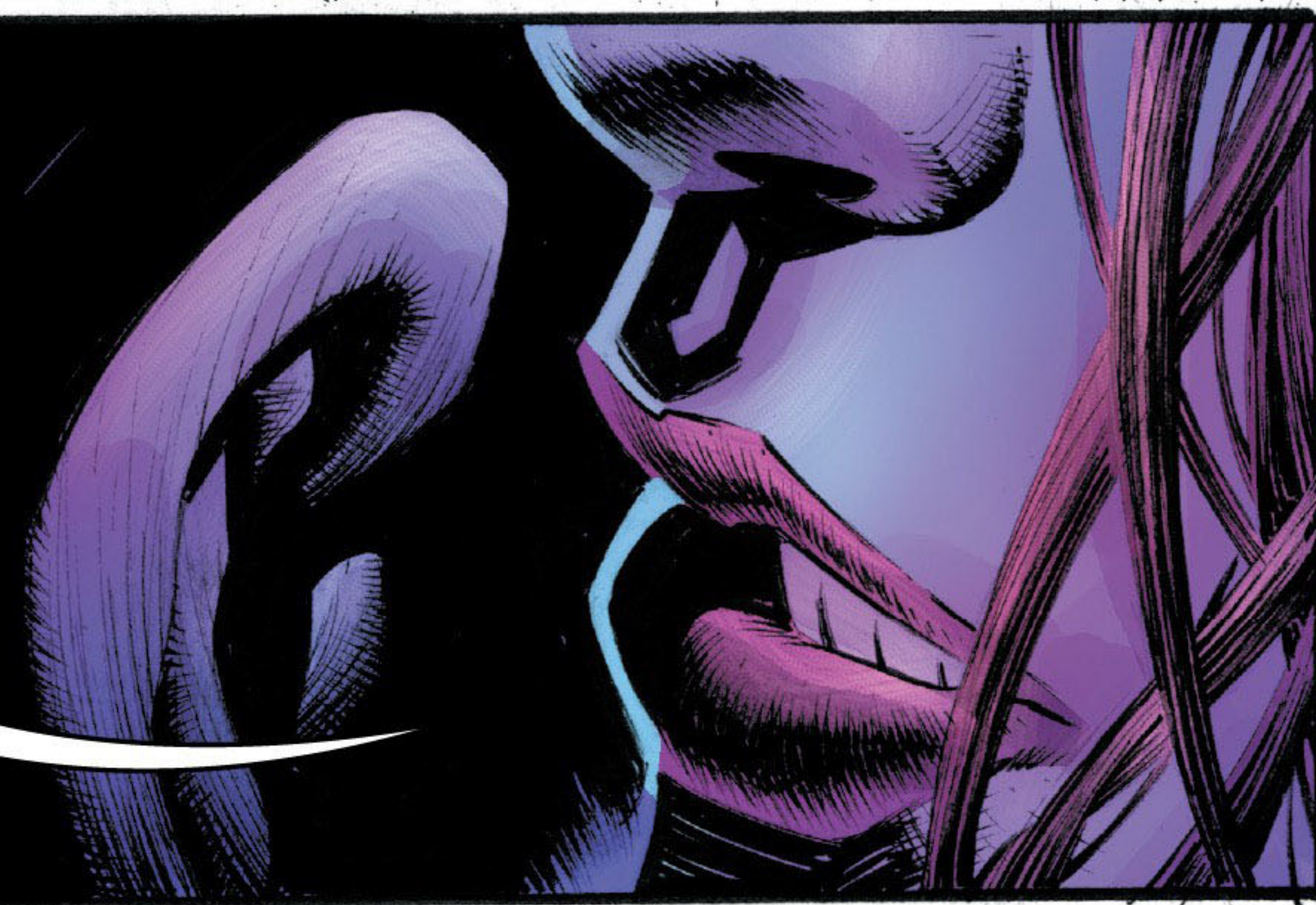
اون باعث شده
بود بتی ماه ها
درگیر این افکار
باشه.

بخشی از اون
می خواست بهش
سیلی بزنه.



ما امنیت
نداریم.

برو تو
خونه.



اجازه دارم یه
گلوله به پشت خانم
بنر بزنم و کارو تموم
کنم...

ولی...
نشونه دقیق
ندارم.

به محلی که
تیم کنترل گفته
بود، اومدم... و در محل
مستقر شدم...

خبر خوب
و خبر بد
ژنرال.

جواب
منفییه مأمور
بربنک.

من فکر می کردم
دوستان هالک دشمنان
ما هستند، ژنرال...

من پدرشو
امروز دفن کردم بربنک.
اون مرد برای من خیلی
ارزش داشت.

تا مجبور نباشم
دخترشو نمی فرستم
پیشش.

تو اونجا
نبودی... تو ندیدی
اون هیولا ما رو
کجاها برد...

درخواست
مردوده.

مانیتور پنج
با مانیتور من
همه چیزو ببینم و
بشنوم.

مانیتور
پنج؟

ژنرال...
ما...

ما یه
مشکل داریم...

بتی اقدامات احتیاطی
انجام داده بود.

بتی یکی از اون یونیفرم های نظامی
رو زیر لباسش پوشیده بود که ضد گلوله
بود... به نظر عملی میومد.

و به یه دوست علامت داده بود
که خودشو برسونه. بروس با این
مسئله موافق نبود، ولی تعداد بیشتر
امنیت بیشتری به همراه داشت.

در نهایت مجسمه
رو فعال کرد.

اون شیء
به اسم ایکون
تقدیس شده بود و
تمامی اشیاء و ناظران
دور دست رو بلاک
می کرد.

کمی از چیزهایی که از زمانی
که با گروه شیلد بودم برام
مونده. برای روز مبادا نگهش
داشته بودم.

این همون
سازمان سریه که باهاش
کار می کردی، درسته؟

همون هایی که
دستور مرگم رو
دادند...

کار می کردم. در
گذشته. الن که آدم
عادی ام، اونجا دیگه جواب
تماس های منو
نمی دن.

و تو بدون
کمک مرگ خودت
رو مدیریت کردی.
فقط نتونستی موفق
باشی.

بتی...

من خیلی
برات گریه
کردم بروس.

برای پدرم
گریه نکردم، ولی
برای تو گریه
کردم.

نمی دونم...
بخاطر این بود که
فکر می کردم مردی؟

یا اینکه
می دونستم
زنده ای؟



با سیستم
سنسور تصویری نشونه
گرفتم. سخته بگم کی
به کیه...

هنوز... شانس
شکار هیولایی که منو
به جهنم کشوند
...۵۰-۵۰...

مأمور
بربنک... شلیک
نکن...



بتی... من
می دونم. می دونم
باید با کسی تماس
می گرفتم.

ولی من... من
آماده نبودم. انکار
می دونستم. نمی تونستم
باهاش روبرو بشم.



یاد گرفتم
به همچین
اساساتی اعتماد
کنم. اونجا از من
محافظت
می کنند.

ولی...
یه اتفاقی
افتاد... قبل از اینکه
باهات تماس بگیرم. یه
چیزی منو در هم شکست
بتی. دو تکه شدم.

دیگه حفاظ
معنی نداشت. و همه
چیزهایی که خفه کرده
بودم....



ریک جونز مرده.
و اون... دیگه بر نمی گرده.
برای همیشه
رفته.

نمی تونم
باور کنم ریک
واقعا رفته.



"باید واقعاً باور
کنی بروس" این
افکار بتی بود.



”چون هالک با همون
عوضی روبرو شد که
اونو کشته بود...و به تیم
اونا پیوست.

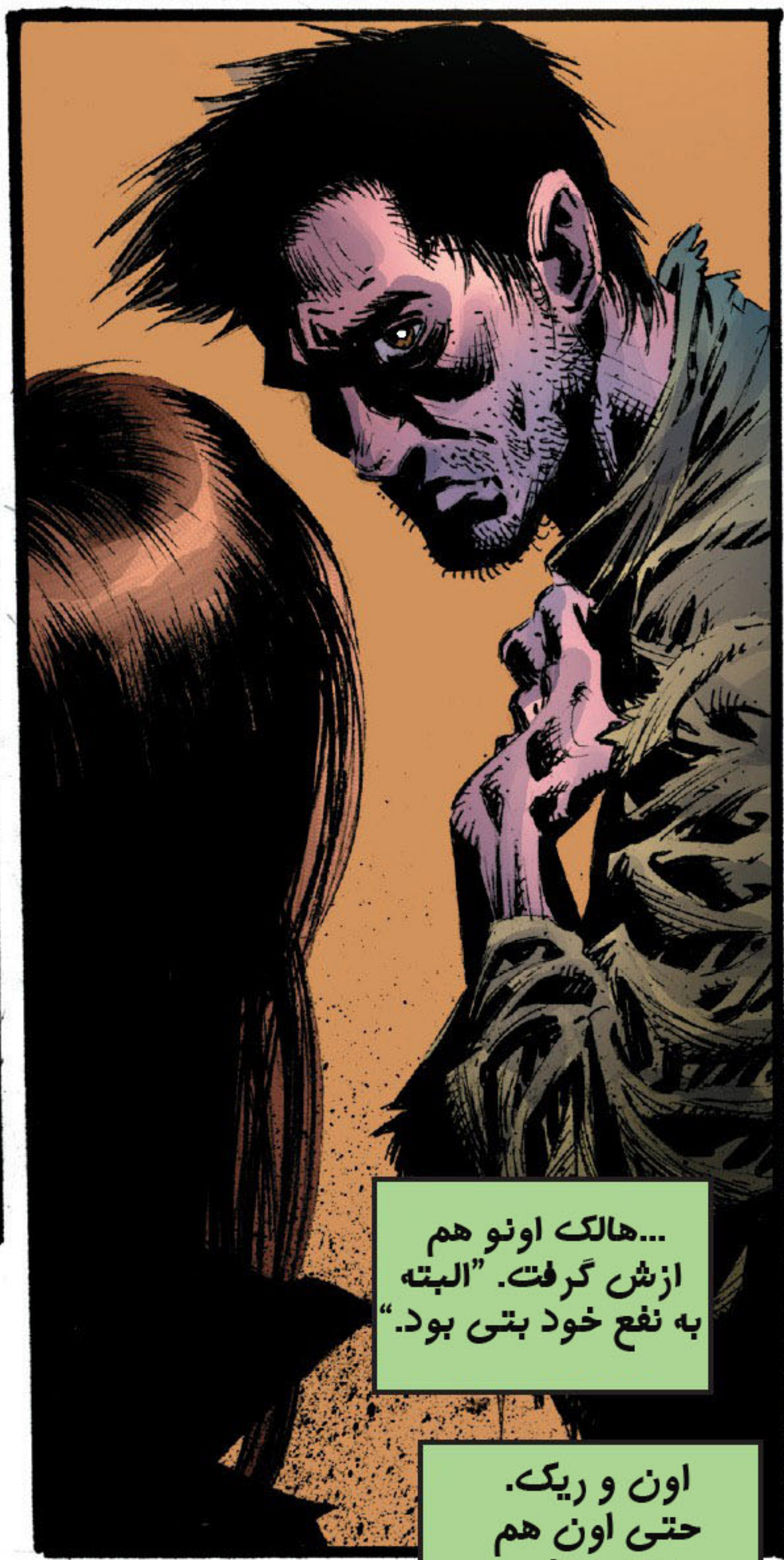
”می خواهی بگی
اون موضوع از چه
قرار بود؟“



ولی فقط بهش
فکر کرد.

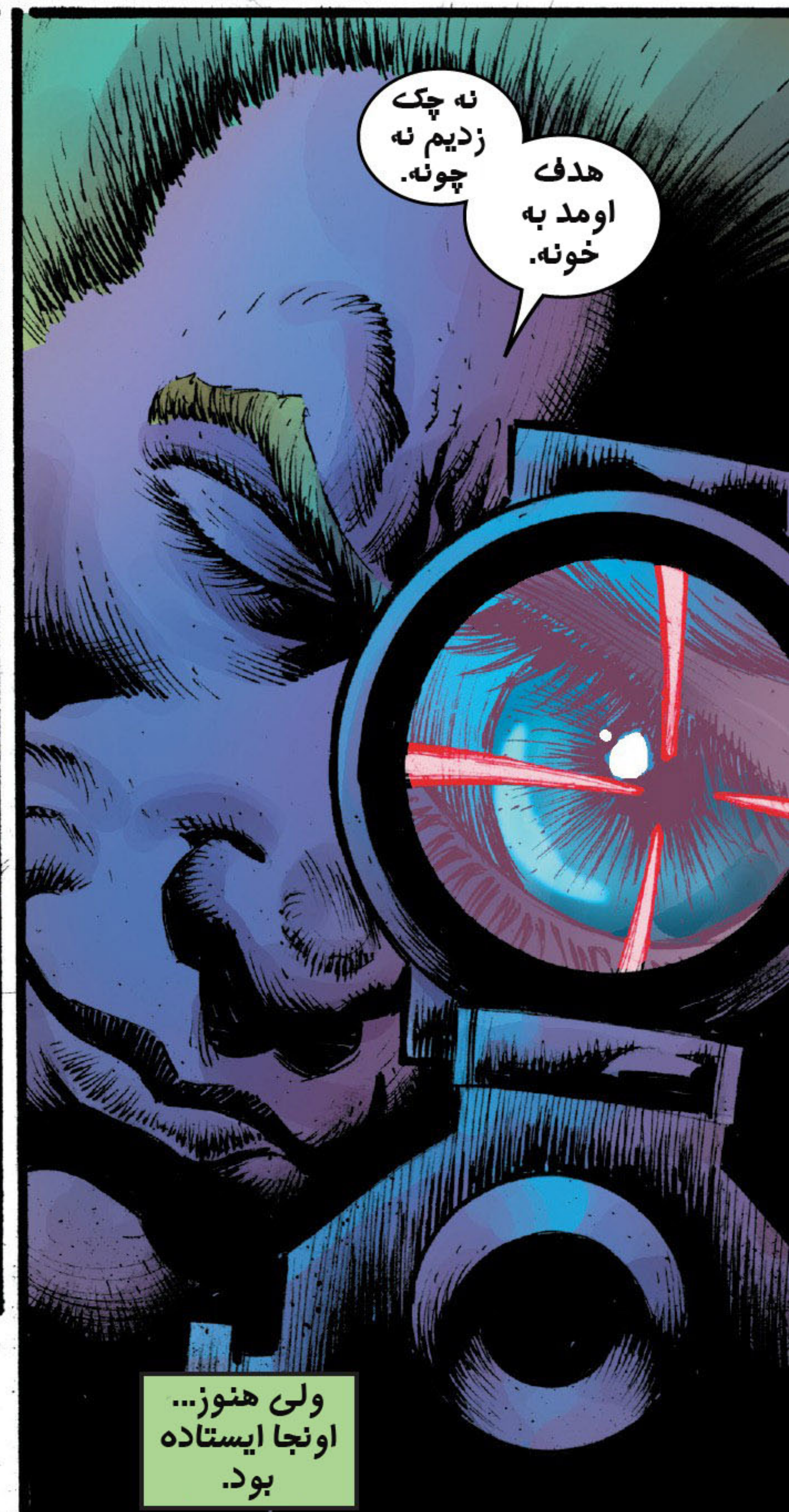
مم.

به بتی خیانت شده بود. قلبش شکسته
بود و زندگیش به هم ریخته بود. بارها
و بارها. و وقتی با اون برابر شد...یعنی
شی هالک سرخ...



...هالک اونو هم
ازش گرفت. ”البته
به نفع خود بتی بود.“

اون و ریک.
حتی اون هم
لکه دار شد.

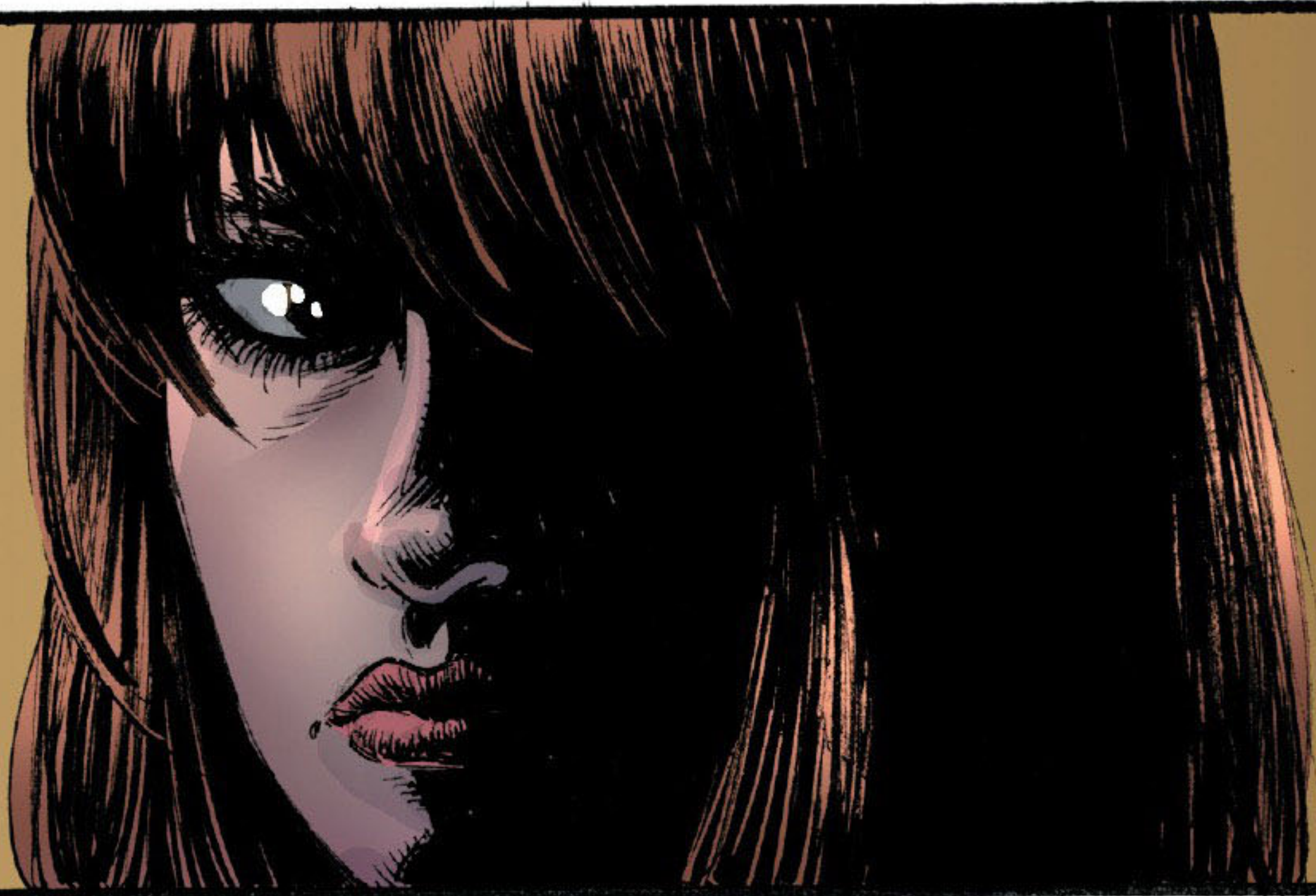


هدف
اومد به
خونه.
نه چک
زدیم نه
چونه.

ولی هنوز...
اونجا ایستاده
بود.



یه زخم باز به
شکل یک مرد.



یه سگ کتک خورده. و بتی
هرگز نتونست... هرگز نتونست...

بهش لطمه ای
بزنه.

حتی با حقیقت.



مأمور برینگ!
هیچ اقدامی نکن!
این یه دستوره!

خورشید
غروب کرده...

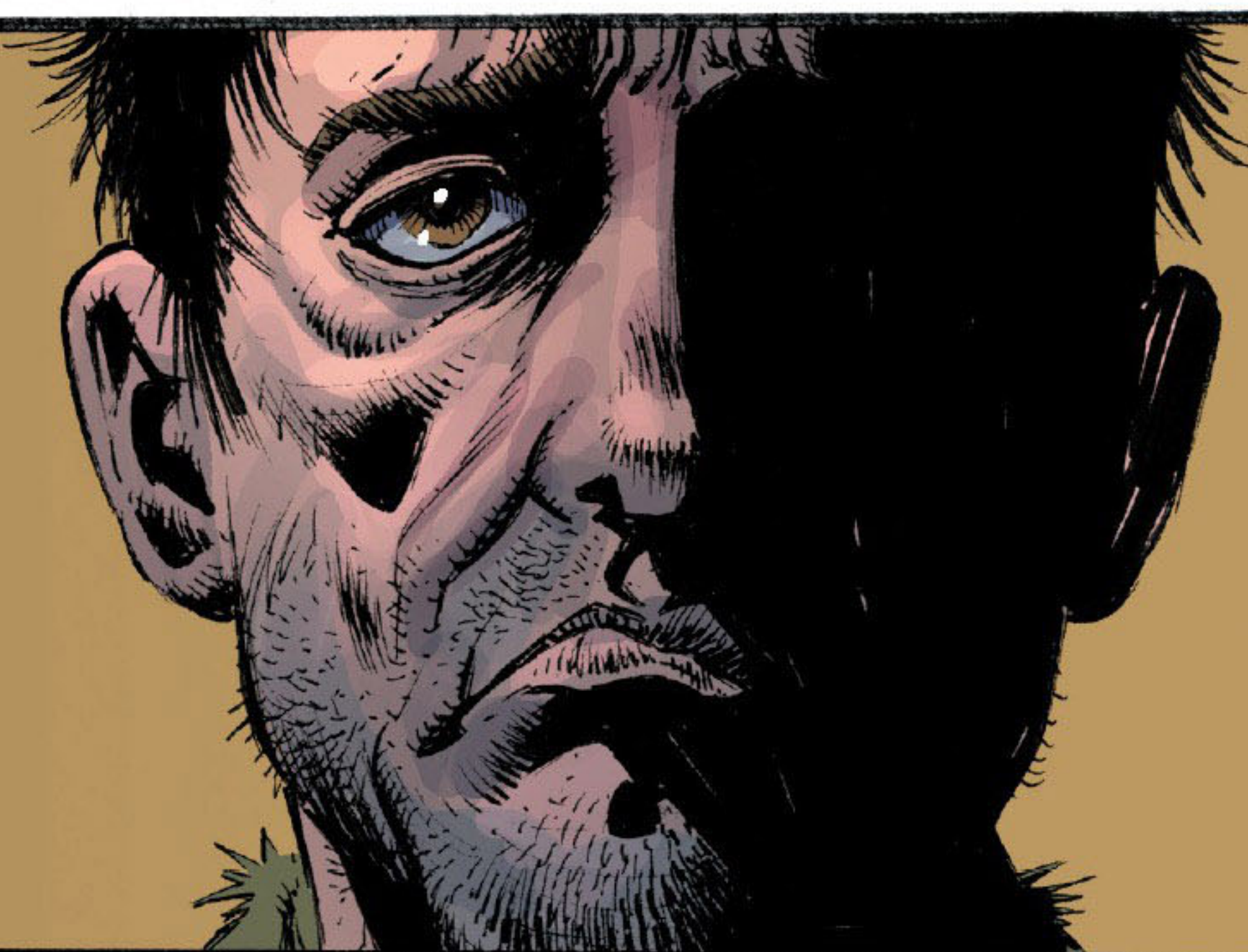
پدرش
بهش می گفت
"بچه ننه" ترسو.

بتی این شکنندگی
رو دوست داشت...

...ولی الان به نظر می رسید
که یه جورایی اون خشمی
که شهرها رو ویران می کرد و
قربانی بی شمار می گرفت
کنترل شده.

بتی... من
واقعا متأسفم.

و حساب شده
عمل می کنه.



پس الان

وقت

پریده.

در همون لحظه، بتی
فهمید که چرا پدرش از
بروس متنفر بود.



و در اون لحظه
بتی بیشتر ازش
متنفر شد.

بروس...
متاسفم.

ولی
من...

SKLUTCH

آخ...

ژنرال؟



اشتباهی
زددم.



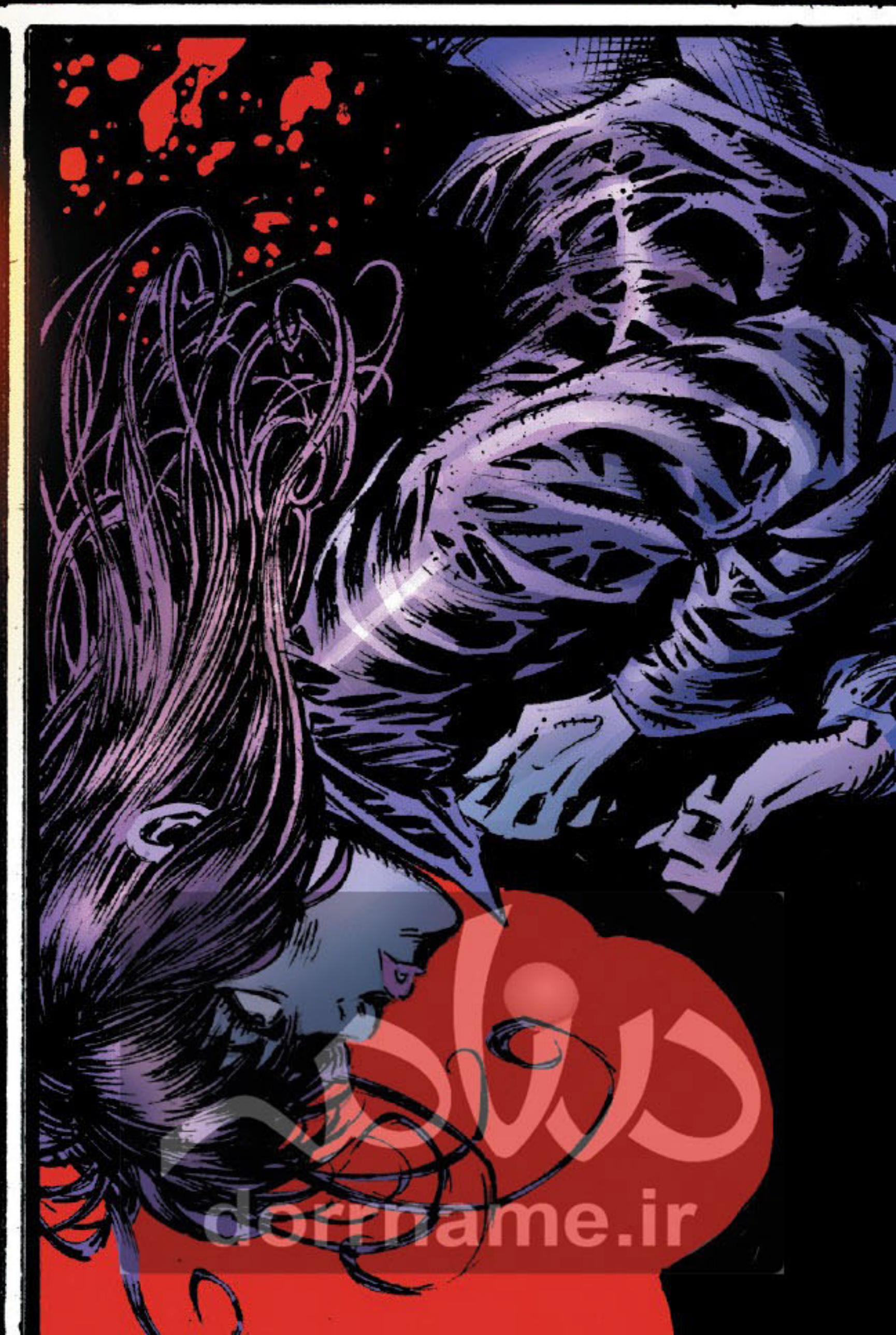
می تونم
برنمش. مثل
آب خوردنه.

تبدیل به
ثاوند کل.

صبر
کن.



همینه،
همینه...





یااا! از
عهده ات برمیام.
موجود سبز حال
به هم زن! مثل
آب خوردنه!

امشب برمی گردی
به جهنم!



پروتکل یادت
نره!



فرار کن!

می توئم
بکشمش...

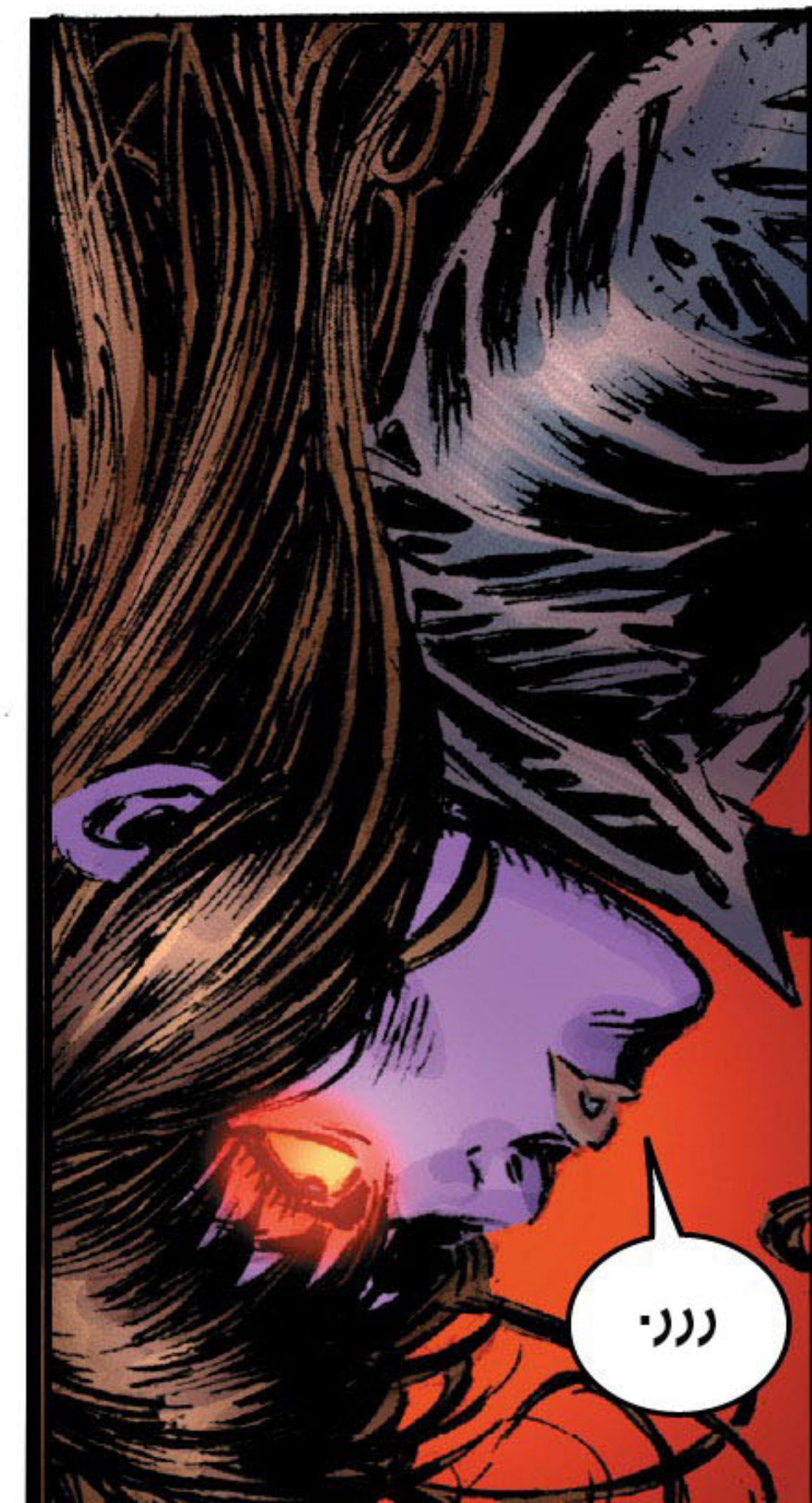
الان شبه
احمق!



موقع آموزش
خوب بودی؟

تا آفتاب
طلوع نکرده... نمی شه
اونو کشت!

هیچکدوم
نمی میرن!



رررر



بتی تماس گرفت
بروس. گفت شاید
به دردسر افتاده
باشی.

حالا، مشخصه
که به دردسر افتادی،
ولی اگه بتونی سعی کنی
آروم باشی، همگی از این
شرایط عبور می کنیم.

به من
اعتماد کن...



...من دکتر
تو هستم.

سعی
کن آرام
بمونی.

ما تنها در مراسم تدفین همدیگر را ملاقات می کنیم.

AL EWING WRITER

KYLE HOTZ GUEST ARTIST

PAUL MOUNTS COLORIST

VC'S CORY PETIT LETTERER

ALEX ROSS COVER

CHRIS STEVENS & MORRY HOLLOWELL VARIANT COVER

SARAH BRUNSTAD ASSOCIATE EDITOR

WIL MOSS EDITOR

TOM BREVOORT EXECUTIVE EDITOR

C.B. CEBULSKI EDITOR IN CHIEF JOE QUESADA CHIEF CREATIVE OFFICER DAN BUCKLEY PRESIDENT ALAN FINE EXECUTIVE PRODUCER

HULK CREATED BY STAN LEE & JACK KIRBY